

## مجله‌ی مطالعات ایرانی

دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال نهم، شماره‌ی هفدهم، بهار ۱۳۸۹

# دوران آشتگی فرهنگ و تربیت ایران باستان (یونانی مآبی)\*

دکتر عباسعلی رستمی نسب

استادیار دانشگاه شهید باهنر کرمان

## چکیده

ایران باستان در فاصله‌ی حکومت هخامنشیان و اشکانیان، که قریب صد سال گزارش شده است، دچار آشتگی فرهنگی و تربیتی شد. این تیرگی نتیجه‌ی حمله اسکندر مقدونی به ایران و انقراض امپراتوری هخامنشیان بود. در این مدّت طولانی، اسکندر و جانشینان او برای یونانی مآبی نمودن فرهنگ دیرینه‌ی ایران تلاش نمودند، منتها توفیقات لازم را به دست نیاوردند، ولی توانستند تا حدودی تأثیر فرهنگی - تربیتی بگذارند.

در این مقاله با طرح چند سؤال اساسی و یافتن پاسخ آن‌ها، به تبیین این دوره پرداخته شده است و جهت جلوگیری از سلطه‌ی بیگانه، توصیه‌های برگرفته از این مقطع تاریخی ارائه گردیده است.

## واژگان کلیدی

امپراتوری هخامنشیان، فرهنگ و تربیت، اسکندر مقدونی، یونانی مآبی، تأثیرات فرهنگی، آموزش و پرورش غیر رسمی.

\* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۸/۴/۲۷ تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۸۸/۱۲/۱۵

نشانی پست الکترونیک نویسنده: rostaminasab@mail.uk.ac.ir

## ۱- مقدمه

در ایران، زمینه‌های فرهنگ و تمدن‌سازی و تا حدودی پیشرفت و توسعه‌ی همه جانبه‌ی آن در دوران حکومت مادها و امپراتوری هخامنشیان صورت گرفت. در اواخر این امپراتوری- با توجه به نگرانی‌های یونانیان نسبت به این امپراتوری و حمله‌ی اسکندر مقدونی به ایران و آغاز تاثیر مستقیم فرهنگ هلنیستی (یونانی مآبی)، تیرگی و حرکت بسیار کند در فرهنگ و تعلیم و تربیت ایران پیش آمد. در دوران حکومت اسکندر و سلوکی‌ها<sup>(۱)</sup> که بیش از صدسال طول کشید، این آشفته‌گی و گسیختگی فرهنگی وجود دارد. با ظهور اشکانیان (پارتیان) توسعه و تعمیق فرهنگ و تمدن گذشته‌ی ایران جان گرفت. ولی آثار این زخم عمیق چنان تاثیر منفی‌ای داشت که سیر تحول و پیشرفت ایران باستان را تا حدودی تغییر داد. امروز هم آثار ناخوشایند این امر دامنگیر ماست.

ایرانیان نخستین حکومت گرانی بودند که امپراتوری بزرگ جهان را بنیانگذاری نمودند و بر فرهنگ و تمدن‌های غربی تاثیر گذاشتند. در معماری، راه‌سازی، ارتباطات و بهره‌گیری از معرفت‌های بشری پیشگام بودند. همچنین در بعد انسانی، طرفداری از استقلال، آزادی، سعادت‌مندی آحاد بشر و احترام به افکار و عقاید، نقد عقلانی و بهبودسازی اندیشه‌ها، آن هم در راستای کرامت انسانی از نخستین حکومت‌ها و دولت‌ها بودند. از جهت مبارزه با جهل و نادانی و ظلم و ستم سرآمد بودند. آنان در پی ایجاد ملتی متحد، آن هم با احترام به اعتقادات یکدیگر و زندگی مسالمت آمیز، تلاش می نمودند. متأسفانه قبل از حمله‌ی اسکندر مقدونی بعضی از سران حکومت هخامنشی گرفتار زیاده خواهی شدند و سیر تعالی این حکومت دچار رکود و از هم گسیختگی شد. دوران جدیدی پیش آمد که به دوران آمیختگی و آشفته‌گی مبدل گردید. در این دوران آموزش و پرورش دچار از هم پاشیدگی شد. آموزش و پرورش غیر رسمی، اندیشه‌ها را به سوی خود جذب نمود. افراد، گروه‌ها و قبایل و خانواده‌ها، هر کدام موافق با موقعیت خود، از سر مخالفت یا موافقت با حکومت اسکندر و سلوکی‌ها به هدایت و تربیت فرزندان و کودکان و نوجوانان می پرداختند. یونانیان می کوشیدند تا با ایجاد شهرهای جدید و مراکز آموزشی به تربیت یونانی مآبی پردازند. شهرها و روستاهای مغلوب سعی می کردند مقاومت نمایند و همان آموزش و پرورش گذشته‌ی خود در دوره‌ی هخامنشیان را مستدام و توسعه دهند.

## ۲- بحث

بررسی علل و چگونگی چنین رویدادهای تلخی می‌تواند درس‌های ارزشمندی به ما بدهد. تا بدین طریق بتوان راه‌های جلوگیری از آن‌ها را آموخت و از تکرار حوادث مشابه آن مانع گردید. بدین منظور لازم است برای چند سوال اساسی پاسخ‌های درست یافت و به نتایج و پیشنهادهای مناسب برای بهبود حال رسید.

۱- رابطه‌ی ایران و یونان قبل از حمله‌ی اسکندر مقدونی چگونه بوده است؟

۲- از چگونگی تعلیم و تربیت اسکندر و ویژگی‌های شخصیتی او، چه مطالبی

ثبت گردیده است؟

۳- علل حمله‌ی اسکندر بر چه نظریه‌هایی مبتنی می‌باشد؟

۴- تأثیرات فرهنگی-تربیتی یونانی مآبی بر فرهنگ ایران باستان از چه طرقی

صورت می‌گرفت؟

۵- درباره‌ی میزان موفقیت فرهنگ هلنیستی بر فرهنگ و تمدن ایران چه

قضاوتی می‌توان کرد؟

۶- از این واقعه‌ی تاریخی چه توصیه‌هایی جهت جلوگیری از تهاجم بیگانه

مستفاد می‌شود؟

۱- در رابطه با سوال اول، به روایتی قبل از حمله‌ی اسکندر مقدونی به ایران،

داریوش کارهایی در یونان و آسیای صغیر انجام داد که موجب خشم فیلیپ دوم پدر

اسکندر شد. از جمله به پرنی‌ها بر ضد فیلیپ کمک کردند و ایرانیان را تحریک به

قتل او نمودند (دهخدا، ۱۳۷۲، ۲۰۲۲).

در جای دیگر آمده است که داریوش اول به یونان حمله کرد و در نبرد ماراتن

شکست خورد و سپس، خشایار شاه به یونان حمله کرد و تعداد زیادی از مبارزین

یونانی را به قتل رساند، سرانجام در «سالامیس» شکست خورد (نهری، ۲۵۳۵، ص

۹۷). این تجاوزات و کشورگشایی‌ها سبب ناخشنودی و اتحاد مردم یونان و مقدونیه

علیه ایران گردید، به همین دلیل کاخ عظیم داریوش «شاه شاهان» به وسیله‌ی اسکندر

ویران شد و آن را به انتقام آن که خشایار شاه شهر آتن را سوزاند، آتش زد (همان،

ص ۱۱۱). نکته‌ی دیگر که قابل ذکر است، این است که بعضی از آن‌ها از سرداران

لشکر هخامنشیان که یونانی بودند، در مقابل حمله‌ی اسکندر از تمامیت ارضی ایران

دفاع می‌نمودند، به عنوان یکی از مصادیق آن‌ها می‌توان از «مم‌ن» نام برد (دهخدا،

۱۳۷۲، ص ۲۰۰۴). البته بعضی از مشترکات فرهنگی بین ایرانیان و یونانیان به لحاظ

نژاد آریایی هم وجود دارد که می‌تواند گذشته‌ی ایران باستان را به لحاظ ساختار فرهنگی - تربیتی روشن تر نماید. با این اطلاعات می‌توان این ادعا را داشت که بین فرهنگ ایران و یونان قرابت‌هایی وجود داشته است. این زمینه می‌توانسته است نیروی حکومتی هر کدام را به منظور با خود کردن حکومت دیگری تحریک و تشویق نماید که این تحریکات هم در دوران قبل از حمله‌ی اسکندر به ایران تا حدودی روشن می‌گردد.

۲- اسکندر مقدونی پسر فیلیپوس از اهل مقدونیه در سال ۳۵۶ پیش از میلاد به دنیا می‌آمد. (رضازاده شفق، ص ۱۳، ۱۳۵۷). «در سال ۳۴۵ پ.م. فیلیپ ارسطو را به دربار خود در شهر پلا<sup>(۲)</sup> دعوت کرد، تا تربیت اسکندر را به وی محول نماید، او تصمیم گرفته بود که فرزند خود را از تمام مزایای تربیت برخوردار سازد. زیرا برای وی نقشه‌های نامحدودی طرح کرده بود. وقتی که ارسطو رسید، اسکندر سیزده ساله‌ی وحشی بود. تفریح او رام کردن اسبانی بود که مردم دیگر نتوانسته بودند، رام کنند. کوشش‌های فیلسوف در خاموش کردن این آتشفشان تازه رس فایده‌ی زیادی نداد. موفقیت اسکندر در تربیت اسب خود (بوسفالوس)، بیشتر از موفقیت ارسطو در تربیت اسکندر بود. ولی اسکندر ارسطو را زیاد دوست می‌داشت. اسکندر می‌گفت اگر چه حیات را از پدر خود یافته است، ولی از ارسطو فن زندگی را فرا گرفته است. او دو سال فلسفه را از ارسطو آموخت، ارسطو قدرت و عظمت عشق به وحدت عالم را به اسکندر آموخت» (ویل دورانت، ۱۳۵۷ ص ۷۴). اسکندر در سال ۳۳۶، در تعقیب سیاست پدر خود، ابتدا در داخل یونان دسته بندی و طغیان‌ها را خواباند و بعد در رأس ۳۵۰۰۰ مرد جنگی روبه سوی ایران نهاده و پس از جنگ‌های متعدد، امپراتوری دولت هخامنشیان را منقرض نمود و در سال ۳۲۳ پ.م.، در بابل جان سپرد و سرزمین‌های پهناوری به دست سرکرگانش افتاد و یکی از حکومت‌های وارث او حکومت سلوکی‌ها بود. این دولت حدود هشتاد سال بر ایران حکومت کرد. سرانجام توسط اشکانیان از بین برده شد (رضا زاده شفق، ۱۳۵۷، ص ۱۳).

۳- در خصوص علل حمله‌ی اسکندر به ایران نظریات متفاوتی ارائه گردیده است که در قالب اسناد مطروحه می‌توان آن‌ها را شناسایی نمود. از جمله نظریاتی که می‌توان فهمید الف- نظریه‌ی انتقام و نژاد برتر. ب- نظریه‌ی تمدن سازی جدید ج- نظریه‌ی هلنیستی کردن فرهنگ ایران. براساس نظریه‌ی اول، فیلیپ دوم «ایران» را دشمن خارجی خود می‌دانست، به همین بهانه مردم جمهوری خود را متحد کرد و

پرچمدار نهضت «ایزوکرات» شد. شعار اصلی آن‌ها «اتحاد نژاد هلنی ژنوس» یعنی نژاد برتر بود (ورستاندیک، ۱۳۸۶، ص ۲۸). همچنین، پیروزی یونانیان در ماراتن (۴۹۰ پ.م.)، سالامیس و پلاتایا (۴۸۰/۷۹ پ.م.)، به صورت رویدادهای اسطوره‌ای درآمد و حتی صبغه‌ی دینی به خود گرفت. این رویداد هویتی به نام هویت یونانی در برابر «بربرها» پدید آورد. اصطلاح بربر که نخست برای ایرانیان به کار می‌رفت، طولی نکشید که برای همه‌ی اقوام غیر یونانی به کار گرفته شد. رومیان هم این حربه را از یونانیان گرفتند و سیاست آن‌ها را برای دفاع از غرب در برابر شرق خودکامه که همان اشکانیان و ساسانیان باشند، به کار بستند (برسیوس، ۱۳۸۵، ص ۱۹). در صورتی که واقعیت حکایت از فرهنگ و تمدنی در ایران می‌نماید که به لحاظ پیشرفت و رای تمام فرهنگ‌های عصر خود بود. تبلیغات حاکمان یونانی علیه ایران سبب متحد شدن آن‌ها تحت فرمانروایی اسکندر مقدونی گردید و او با بهره‌گیری از زمان و موقعیتی که بر اساس آن درباریان هخامنشی گرفتار فساد اخلاقی، زیاده‌خواهی و بی‌رحمی نسبت به یکدیگر و مردم در بخش‌هایی از خاک ایران شده بودند، توانست به این امپراتوری حمله کند و آن را منقرض سازد و بیش از یک قرن کشور ایران را دچار گسیختگی و آشفتنگی و تا حدودی ایستایی فرهنگی نماید و زمینه را برای تاثیر فرهنگ یونانی مآبی بر فرهنگ ایران فراهم نماید. براساس این نظریه، اسکندر تا حدودی به اهداف تخریب‌گرایانه‌ی خود دست یافت و ریشه‌ی کینه و برتری‌جویی ایران با یونان و حتی روم را قوی‌تر نمود.

طبق نظریه‌ی دوم، «اسکندر شاگرد ارسطو» از همان آغاز می‌دانست که این سفر به آسیا، یک لشکرکشی نظامی صرف نیست، بلکه یک واقعه‌ی تمدن‌ساز است. زیرا هدف او نه تنها معرفی فرهنگ یونانی به شرق است، بلکه همچنین آشنا کردن یونانیان با طبیعت و تمدن آسیا بود. سفر او در عین حال کاری تحقیقی و اکتشافی بود، که برای علم یونانی، ثمرات تازه و سودمندی داشت (اولریش، ۱۳۷۶، ص ۱۲۰). طبق این نظریه، اسکندر در پی ایجاد یک امپراتوری واحد در جهان بود که فرهنگ آن با تلفیقی از معارف یونانی و ایرانی تشکیل می‌یافت. ولی آنچه حاصل شد، موفقیت اسکندر در تحقق اهدافش نبود، بلکه ایجاد دو قدرت جدید به نام‌های رومی‌ها و اشکانیان بود که هر کدام به فرهنگ و تمدن گذشته‌ی خود می‌بالیدند.

طبق نظریه‌ی سوم که اسکندر در پی تصرف ایران و نفوذ فرهنگ هلنیستی و اضمحلال فرهنگی ایرانی بود، لازم است که ابتدا در خصوص این فرهنگ مقدمه‌ای

دانسته شود: «دوران ارسطو را دوران هلنی<sup>(۳)</sup> می‌گفتند. در دوره‌ی بعدی، که معمولاً بدان دوران هلنیستی می‌گویند، علایق عمومی متفکران به طور اساسی تغییر یافت. فیلسوفان بر آرمان‌های اخلاقی بیش از عقاید عینی و بی‌طرفانه درباره‌ی واقعیت تاکید دارند. یکی از جنبه‌های مهم فلسفه‌های این دوره، کشمکش واضحی بود که بین عقل و ایمان و شکاکیت و مذهب وجود داشت.

تمدن هلنیستی در آن زمان به پیشرفت‌های موری مانند طرح ریزی شهرها، ساختن مجاری آب و ایجاد شهرهای جهانی چون اسکندریه دست یافت. با به پای تخصصی شدن بیشتر دانش، پژوهندگانی ظهور کردند که به شرح جنبه‌های اختصاصی فرهنگ پرداختند. از جمله: اقلیدس و آپولونیوس<sup>(۴)</sup> در ریاضیات، هیرواسکندرانی<sup>(۵)</sup> در تکنولوژی، استرابو، پوسید و نیوس<sup>(۶)</sup> و اراتوستنس<sup>(۷)</sup> در جغرافیا و بطلمیوس، هیپاخوس<sup>(۸)</sup> و آریستاخوس<sup>(۹)</sup> ساموسی در ستاره‌شناسی شهره‌ی آفاق گشتند. ارشمیدس، که یک نابغه‌ی جهانی بود، در پیشرفت فیزیک و ریاضیات سهم به‌سزایی داشت. افرادی در عصر هلنیستی به اندازه‌ای که امروز ما مسافرت می‌کنیم، مسافرت علمی می‌کردند. در این دوره، تربیت به جای این که فی‌نفسه خوب تلقی شود، پیش درآمدی برای تخصص بود (مایر، ۱۳۷۴، ص ۱۵۵).

آمده است که بیشترین دستاوردهای یونانیان در زمان اسکندر یا عصر هلنیستی حاصل شد، به این معنی که در این دوره، ریاضیات، نجوم، مکانیک و جانورشناسی، به مراتب بیش از سابق مورد توجه قرار گرفت. در امپراتوری مقدونی شهرهای هلنیستی در ملل مغلوب ساخته می‌شدند. این شهرها را با این که طبق الگوی شهرهای یونانی ساختند، لکن تفاوت‌های بسیاری با آن‌ها داشتند. نخست این که بر خلاف طبقات شهرهای یونانی، اختلاف نژادی و فرهنگی دیگری نیز افزوده شده بود. صاحبان مقام اکثراً به زبان یونانی تکلم می‌کردند، حال آن که اکثریت بومی، زبان و فرهنگ خود را حفظ کرده بودند. بومیان جنوب و شرق، گرچه از لحاظ سیاسی قدرتی نداشتند، لکن به خوبی می‌دانستند که دارای فرهنگی بس کهن تر از فرهنگ یونانی هستند. آن‌ها علاوه بر آن، فرهنگ خود را به هیچ وجه پست تر از فرهنگ حاکم نمی‌شمردند. گرچه بر حسب گذشت زمان از شدت اختلاف دینی کاسته شد، ولی تا پایان دوران کلاسیک از میان نرفت. در این زمان فرهنگ‌های کهن، بار دیگر در شکل مذهبی ظاهر شدند (برنال، ۱۳۵۴، ج ۱، ص ۱۶۷). بعضی از مورخین اسکندر را موثر در پیشرفت فرهنگ هلنیستی نمی‌دانند؛ زیرا مقدونیه مرکز فرهنگی

غرب و شرق نشد. اسکندریه، انطاکیه، و پیرگامون پیش از این دوره نیز، خود حوزه‌ی فرهنگی بودند، با گسترده شدن فرهنگ خود و آمیختن آن با فرهنگ‌های دیگر که از غرب و شرق آمده بودند، مرکزهای بزرگ فرهنگ دوره‌ی بعد شدند. مردم یونان پس از آن که برای آزادی خود کوشش‌ها کردند و نتیجه نگرفتند، تک‌تک و یا گروه‌گروه، به مهاجرت پرداختند. پیشرو این مهاجران چنان که در دوره‌های دیگر و در سرزمین‌های دیگر نیز دیده شده، بازرگانان بودند که با نرم‌خویی روبه‌رو می‌شدند و کم‌کم در یک شهر رخنه می‌کردند. پس از آن‌ها، خدمتگران، هنرمندان، پزشکان و دیگر دانشمندان و همچنین سربازان مزدور، رو به آن شهر می‌آوردند. این مهاجران یونانی آوردندگان فرهنگ یونانی بودند، نه اسکندر که پیوسته در حرکت و در زد و خورد و جنگ بود.

از این رو، تنها از نیمه‌ی اول قرن سوم پیش از میلاد به بعد است که می‌توان از آمیزش فرهنگ‌ها سخن گفت. اسکندریه‌ی مصر در زمان بطلمیوسیان، مرکز فرهنگی شد و کتابخانه و موزه پیدا کرد. پیرگامون در زمان آتالوس دوم دارای کتابخانه شد و معبد بزرگی برای زئوس ساخت. انطاکیه مرکز سوریه بیش از دوجای دیگر محل برخورد فرهنگ شرق و غرب بود (هومن، ۱۳۵۲ ص ۴۰). بعضی از مورخین می‌نویسند: «اسکندر زخمی عمیق در تاریخ پنج هزار ساله‌ی ایران باستان بر جای گذاشت، نام‌های ایرانی به اسامی یونان بدل شد. مثلاً به جای اهورامزدا نوشتند زئوس مجیستون و به جای میترا نوشتند آپولون و هلیوس و... مذهب غیر ایرانی را به جای مذهب ایرانی رواج دادند. سعی می‌شد تا سنت چندین هزار ساله به دور انداخته شود و لباس عاریتی یونانی مآبی بر تن کنند. شهر باستانی استخر و تخت جمشید را ویران نمودند و... (هر تسفلد، ۱۳۸۱، ص ۲۸۱).

«ارسطو از اسکندر در برابر آتینان حمایت می‌کرد، زیرا قدرت یونان را بر رقابت و خصومت میان شهرهای یونان ترجیح می‌داد و می‌گفت فقط با از میان رفتن این خصومت و نقار، علوم و معارف می‌تواند رونق بگیرد و در اسکندر همان می‌دید که گوته در ناپلئون دید، یعنی وحدت فلسفی جهان در هم آشفته را (دورانت ۱۳۵۷، ۱۳۳). از هم پاشیدگی وحدت درونی سران حکومت هخامنشیان (بعد از داریوش اول) می‌تواند زمینه‌ی مناسبی برای حمله‌ی اسکندر محسوب گردد. آمده است که ایران همزمان اسکندر مقدونی، ایران دوره‌ی کوروش و داریوش نیست. بلکه کشوری است دستخوش فساد و جاه‌طلبی و دسته‌بندی‌های خواجه آغایان و زنان درباری، و از

سویی گرفتار پراکندگی سرداران و بزرگان کشور. گریشمن علت پیروزی اسکندر مقدونی را ناشی از شایستگی اسکندر و سربازان او نمی‌داند، بلکه از خودخواهی و عدم توانایی پیش‌بینی، فهم سیاسی و ملی جانشینان بی‌کفایت داریوش اول می‌داند (هومن، ص ۲۱). اما همه‌ی این تلاش‌ها منجر به تحقق اهداف اسکندر مقدونی و سلوکی‌ها نشد. ولی توانستند تا مدت‌بیش از یک قرن ایستایی و گسیختگی و تا حدودی آمیختگی فرهنگی را در ایران به وجود آورند. طبق این اسناد نمی‌توان گفت که اسکندر در پی یونانی‌سازی مآبی کردن ایران بود.

هومن (۱۳۵۲) از شرح وقایع اسکندر و حمله‌ی او به ایران چنین نتیجه می‌گیرد: همانا از میان بردن آزادی و استقلال یونان و به وجود آوردن اتحاد ایران و مقدونیه و فرمانروایی به عنوان جانشین هخامنشیان است و آشکار است که خود ایرانیان نیز در این کار دست داشته‌اند و گر نه چگونه ممکن است که هیچ‌یک از شهرهای بزرگ ایران با او نجنگند و اسکندر از منطقه‌ی ای‌بگذرد که در آنجا هنوز صد تن مرد جنگی می‌توانند روبه روی چند هزار تن ایستادگی و پایدار کنند.

۴- در پاسخ به سوال چهارم می‌توان از تاریخ چنین دانست:

طرق مختلفی در یونانی‌سازی مآبی نمودن شهرهای تحت تصرف اسکندر و جانشینان او گزارش شده است. از جمله: شهرسازی آن‌ها در شرق بوده است و تعداد زیادی شهر در هندوستان و شرق ایران ساختند. در تمامی این شهرها آموزشگاه، تماشاخانه و گرمابه ایجاد شد (صدیقی، ۱۳۵۱ ص ۱۹).

مهاجرانی که در این شهرها سکنی می‌دادند، مزدوران یونانی بودند و عامل دیگر دستور ازدواج مردان یونانی با زنان شرقی بود که با حاکمیت مرد برخانواده، می‌توانستند تا حدودی بخشی از فرهنگ یونانی را به فرزندان دو رگه انتقال دهند. و این‌ها می‌توانند نیروی بزرگی برای یونانی‌سازی مآبی نمودن مردمان بومی سرزمین‌های مغلوب باشند.

سلوکی‌ها که تداوم دهنده‌ی راه و طرز فکر اسکندر بودند، در شرق «پولیس»‌های یونانی را پدید آوردند و شهروند‌های یونانی آن‌ها را رونق دادند. زبان و دین و آیین یونانی را ترویج می‌نمودند. ورزش ژیمناستیک را که بومی آن‌ها بود، فراگیر کردند.

هومن (۱۳۵۲) اعتقاد دارد که «مهاجران، بازرگانان، صنعتگران، هنرمندان و پزشکان و دیگر دانشمندان و سربازان مزدور آورندگان فرهنگ یونانی بودند، نه اسکندر؛ زیرا او پیوسته در حرکت و زد و خورد و جنگ بود». البته نمی‌توان اسکندر را در ایجاد زمینه برای یونانی‌سازی مآبی نمودن فرهنگ آسیای بی‌تأثیر دانست؛ چرا



که او سبب شد تا شهرهای جدیدی در کشورهای مغلوب ساخته شوند و فرهنگ یونانی را رواج دهند. یکی از عواملی که می‌تواند میزان تاثیر فرهنگ یونانی مآبی را بر فرهنگ ایران نشان دهد، هنر است. یکی از صاحب نظر چنین تحلیل می‌نماید: «هنگامی که اسکندر ایران را فتح کرد، فرهنگ یونان هنوز از اوج خود نیفتاده بود - و ملاک ما در ابراز این نظر، تنوع و غنای این فرهنگ در دوره‌ی مورد بحث است - جانشینان اسکندر بیش از یک قرن بر ایران تسلط داشتند. اسکندر در ذهن ملت ایران نقش ثابتی از خود بر جا گذاشت؛ در ادبیات، مکرراً از او یاد شده، در فرهنگ عامه، چهره‌ی مشخصی یافته و هنوز هم در فرهنگ ملی، عنصر مثبتی است. اما در مورد هنر یونانی، وضع چنین نیست.

دلاوری‌ها و فتوحات نظامی اسکندر، استعداد جانشینان یونانی او، حتی زیبایی و معقول بودن هنری که با خود آورده بودند، یا برتری فرهنگی‌شان، هیچ یک نمی‌توانست برای همیشه بر روح ایرانیان چیره شود. این روحیه، موقتا متزلزل و مقهور شده بود. شاهان پارت آن قدر هوشمند بودند که عظمت فرهنگ یونان را درک کنند و پادگان‌های یونانی، از جمله پادگان بلخ و سوریه دایماً نفوذ فرهنگ یونان و زیبایی مسلّم و مبانی آن را که اعتباری عام داشت، تجدید می‌کردند. معابد این دوره به سبک یونانی ساخته می‌شد. نمونه‌ی حجاری یونانی که در نقاط مختلف یافته شده و مجسمه‌های برنزی کوچک، همه شاهد حضور هنر یونانی در این منطقه است. پیکره‌ها، قیافه‌ها و سبک کار یونانی مورد تقلید قرار گرفته و حتی شکل سکه‌ها برای مدتی، تقریباً یونانی بوده، ولی این نفوذ، سطحی، موقتی و به طور کلی، تأسف انگیز است.

سنت قدیمی به علت عدم پشتیبانی رسمی تضعیف شده بود، با این حال، سبک یونانی هرگز عمیقاً ریشه نداویده بود. در حقیقت، آن چنان از شیوه‌های ایرانی دور بود که هرگز به درستی مفهوم نشد. و از بسیاری لحاظ، با سنن عمیق این نژاد و شیوه‌های مرسوم که برای بیان این سنت‌ها وجود داشت، در تضاد بود. کشمکش شدید بین شکل عینی و اشکال قالبی از یک طرف و هنر تجریدی، رمزی و تزینی، از طرف دیگر، در سرزمین ایران در گرفته بود و با اینکه ایرانیان از رهبری مطلوب محروم و از نظر سیاسی منکوب شده بودند و از پایتخت‌های بزرگی که بتواند مظهر افتخار و آرمان ایشان باشد، بی‌نصیب مانده بودند، مع هذا فطرت مردم و طرز تفکر و زندگی‌شان زنده ماند و پیوند خود را با گذشته حفظ کرد. یونان گرایی خارق العاده‌ی اشکانیان

نیز به عنوان علاقه‌ی شخصی ایشان تنها بر صفحات تاریخ منعکس شد. وفای مردم ایران به ایرانی بودن خود نمی‌توانست به تنهایی آثار هنری بزرگی به وجود آورد، ولی باعث تداوم خصوصیات معنوی شد و شیوه‌های عمده‌ای را که جلوه‌ی تجربه بود، نگهداری کرد. موج هنر رمزی و تزئینی قدیم ایران، به آهستگی اما بی‌درنگ پیش می‌رفت و موثرترین و بارآورترین نفوذهای هنری را در خود مستغرق می‌ساخت و بالمآل به رنگ خود در می‌آورد.

روم و بیزانس هم که دنباله رو سنن یونان بودند، نتوانستند روح فرهنگ ایران را از راه دیرین خود منحرف سازند. نفوذ روم، سبک‌های حجاری کلاسیک را به ایران آورد و دوباره به شکل عینی که در زمان پارت‌ها هم راهی به ایران یافته بود، تکیه کرد. تاثیر مهندسی روم طی قرن‌ها روی سدها و پل‌های ایران باقی ماند و تمام نهضت‌های کلاسیک و بعد کلاسیک، طرح‌ها و صنعتگران را به ایران کشاند و موجب غنای بیشتر هنر ایران شد، ولی بیشتر این واردات تصادفی بود و اکثر بازگشت مطالبی بود که از خود شرق ریشه گرفته بود، و هیچ یک مطابق نقشه و یا به همراه پشتیبانی مالی کافی نبود تا بتواند مسیر طبیعی تکاملی را که جریان سریعی داشت، باز دارد (ا.و. پوپ، ۱۳۸۱، ص ۶۳).

۵- حمله‌ی اسکندر و تداوم حاکمیت پیروان او در ایران سبب شد که برای مدت زمان طولانی بعضی از ایرانیان متأثر از فرهنگ یونانی شوند، آن‌ها مراکز علمی‌ای با سیاست گسترش فرهنگ یونانی مآبی ایجاد نمودند، از جمله‌ی این موارد مدرسه‌ی اسکندریه بود که زمانی بزرگترین مرکز علم یونانی مآبی بود. در این مدرسه طب نظری و عملی یونانی و مصری درهم آمیخته بود و منتها درجه‌ی هلنیسم را اجرا می‌کرد. به همت بطلمیوس اول علوم جدید به وجود آمد و اسکندریه تبدیل به موزه گردید. بطلمیوس از دوستان قدیمی اسکندر بود که بعدها محافظ شخصی او شد. او به علوم علاقه‌ی ویژه‌ای داشت. اسکندریه آکادمی سلطنتی بود و شاه، دانشمندان را در رشته‌های گوناگون، بدانجا فراخواند. حقوق لازم را به آن‌ها می‌داد تا بدون نگرانی مادی به تحقیقات خود پردازند. برای نخستین بار در جهان کتابخانه‌ی بزرگی در اسکندریه تاسیس شد. همه‌ی منابع ادبی یونانی در چند صد هزار پاپیروس جمع آوری شده بود. و در این پولیس‌ها، بین ورزشگاه‌ها، تماشاخانه‌ها و معبدهای یونانی ساختند. ادبیات یونانی در روستاها و شهرها خواننده داشت. پاپیروس‌های ادبی آن‌ها بسیار زیاد بود. با همه‌ی این مناسبت‌ها جمعیت مردم یونانی در شهرهای

آسیایی نسبت به آن‌ها کم بود. مردم آسیا به پرستش خدایان یونانی تن ندادند، البته بعد از اسکندر شرقیان برجسته‌ای پیدا شدند که سراپا هلنی شدند، تا جایی که به زبان یونانی کتاب می نوشتند. از جمله بروسوس<sup>(۱۰)</sup> از کاهنان مردوک، در بابل کتاب تاریخی درباره‌ی بابل قدیم به خط میخی و زبان یونانی نوشت و تقدیم آنتیوخوس اول کرد. یا مانه تو<sup>(۱۱)</sup> کاهن مصری که تاریخ مصری را به زبان یونانی نوشت. زنون که تبار فنیقی داشت، در کیتبوم قبرس به دنیا آمد. در آتن فلسفه خواند و در پایان قرن چهارم مکتب رواقی را تاسیس کرد و تا قرن‌ها سهم مهمی در حیات فکری یونانی‌ها و رومیان داشت (اولریش، ۱۳۷۶، ص ۳۷۰). این دانشگاه مرکز علمی و ادبی جهان گشت و شامل دو موسسه بود: یکی کتابخانه و دیگری موزه. کتابخانه دارای هفتصد هزار جلد کتاب به زبان‌های عبری، یونانی، مصری، ایرانی و سریانی بود. در این دانشگاه ملل مختلف (یونانی، رومی، ایرانی و کلیمی) با هم محشور می شدند و مباحثه داشتند. در تمام این‌ها زبان یونانی وسیله‌ی بیان و تقریر و تعلیم بود (صدیق، ۱۳۵۴، ص ۲۰). «بعدها مسلمانان از طریق این دانشگاه با طب یونانی آشنا شدند (نصر، ۱۳۵۹، ص ۱۸۱). با این اطلاعات می توان چنین برداشت کرد که فرهنگ یونانی بی تاثیر در فرهنگ ایرانی نبوده است. قطعاً ایرانیان موارد مثبت و مشترک را می پذیرفتند و در زندگی از آن‌ها استفاده می کردند. یعنی تعامل فرهنگی به وسیله‌ی مدرسه‌ی اسکندریه صورت می گرفته است. می توان مدعی بود که روابط گذشته‌ی ایران و یونان چنین می نمایند که آنان دارای مشترکات فرهنگی می باشند و می توان از این عامل در توسعه‌ی فرهنگی و تبادل فرهنگی استفاده نمود. در خصوص اعتقادات دینی و نحوه‌ی تعلیم و تربیت، تاثیرات چندانی صورت نگرفته است. دلیل آن می تواند ظهور امپراتوری اشکانیان باشد که تداوم بخش فرهنگ گذشته‌ی خود بوده است. یعنی تداوم سیاست آموزشی دوران هخامنشیان، لذا همان مبانی، اهداف، روش‌ها، اصول و مراحل تربیت را ... برای اکثریت بومیان دوران یونانی مآبی می پذیریم.

### ۳- نتیجه گیری

در رابطه با نتیجه گیری و پیشنهادها، آنچه مطالعه‌ی تاریخ به ما می آموزد، این است که فرهنگ هر جامعه دارای چنان ارزشی است که در تمامی افعال انسان‌های آن جامعه جاری و ساری است. از بین بردن و جایگزین کردن فرهنگ دیگر، کار بسیار دشوار و سترگی می باشد. اقوام برای حفظ فرهنگ خود در مقابل فرهنگ مهاجم

مقاومت و ایستادگی می‌نمایند. نتیجه‌ی این مقاومت رنج و تالم، بحران زندگی اجتماعی و گسیختگی و آمیختگی فرهنگی است. به نظر می‌رسد دوران بسیار پرمحتی برای مردم در حال مبارز با یکدیگر قابل تصور باشد. در همین رابطه آمده است که بعد از مرگ اسکندر ملّت‌ها سربر کردند و به زودی جنگ‌های استقلال در گرفت (هوار، ۱۳۶۳، ص ۱۰۴). اینجاست که تاریخ درس هوشیاری، وحدت و تلاش برای پیشرفت همه جانبه‌ی هر جامعه‌ای را می‌دهد تا در شرایط ضعف قرار نگیرد و چشم طمع دشمن را به سوی خویش جلب نماید. همینطور تاریخ درس عدالت محوری، امنیت، محیط مساعد کار و تلاش به هر جامعه‌ی دوام خواه می‌دهد و آن‌ها را عواملی برای جلوگیری از سلطه‌ی زیاده خواهان معرفی می‌نماید. وضع قوانین را به نفع تمامی مردم جامعه توصیه می‌کند. تا تمامی افراد جامعه مدافع منافع کشور خود باشند و راه نفوذ را بر متجاوزین ببندند و حافظ استقلال، آزادی، وحدت و کوشش برای پیشرفت جامعه‌ی خود باشند. از طرفی، تاریخ درس شناخت، بازسازی، انتقال و توسعه‌ی فرهنگی را می‌دهد. در این جهت گفتگو و تعامل فرهنگی و ایجاد زمینه‌های مشترک همکاری و ایجاد یک فرهنگ جهانی را مفید و موثر می‌داند. همچنین، اطلاعات این مقطع تاریخی (حکومت اسکندر و سلوکی‌ها) به ما می‌آموزد که سعی کنید زمینه‌های تخصص را در کشورها دیگر فراهم نمایید. سعی کنید به حقوق اجتماعی، طبیعی و فرهنگ سایر ملل صدماتی وارد ننمایید، نه ظلم کنید و نه زیر بار ظلم بروید، درس انسان دوستی و وحدت جهانی را به یکدیگر بیاموزید. چرا که حمله‌ی اسکندر هم برای مردم یونان و مقدونیه مصیبت‌های زیادی به وجود آورد. اهداف او محقق نشد، تخصص را فزونی بخشید، قطعاً تمامی مردمان شرق و غرب از آثار آن رنج می‌برند. به طور کلی، این دوره‌ی تاریخی به ما می‌آموزد که آموزش و پرورش متعالی و سعادت بخش برای همه، فقرزدایی و امنیت، قانون برابر، نشاط و شادابی برای تمام مردم جهان. یک نکته‌ی مهم است که در آموزش و پرورش نسل‌ها بیش از هر چیز دیگر تأثیر دارد. آموزش و پرورش در فضای ایجاد شده حاکم است. متأسفانه در آموزش و پرورش کمتر به این بعد توجه می‌شود، دانش آموز که در محیط گفتمان خانواده، حیاط مدرسه، کوچه و بازار قرار می‌گیرد، تحت تعلیم و تربیت غیر رسمی است. تمامی این گفتمان‌ها برگرفته از فضایی است که حکومت ایجاد می‌نماید. این فضا هر چه مردمی تر باشد، نسلی که در آن رو به رشد است، بهتر تربیت می‌شود. تمامی فرزندان که از خانواده‌های به اصطلاح نیک

متولد شده اند و راه‌های انحرافی را پیموده اند، تحت تعلیم و تربیت غیر رسمی فضای حاکم قرار گرفته‌اند. رابطه‌ی بسیار تنگاتنگی بین حکومت و تربیت وجود دارد که بایستی به عنوان یک پژوهش وزین به آن پرداخته شود. انسان‌های دزد، خیانت پیشه، بدبین، پرخاشگر، دروغگو، زیاده خواه و ... پرورش یافته‌ی فضای مسموم حاکم بر جامعه هستند. وقتی که بین سران یک حکومت انحراف به وجود آمد، نسل‌های حاضر و ناظر او متأثر می‌شوند و انحراف پیدا می‌کنند. به خصوص امروز که همه‌ی افراد، از جمله نسل جوان و کنجکاو به شبکه‌های اطلاعاتی و ارتباطی دسترسی دارند. امروزه چشم‌ها ناظر اعمال دولتمردان‌اند، هر چه سریع‌تر از پنهان کاری‌های آن‌ها سر در می‌آورند و آن‌ها را رو می‌نمایند. لذا ثبات یک حکومت به صداقت و خدمت حاکمان و مدیران رده‌های مختلف جامعه بستگی دارد. هر کسی بایستی عدالت و صداقت را در اخلاق و زندگی خود بررسی و کنترل نماید. آموزش و پرورش امروز جهان مرحله‌ی خودسازی و خودکنترلی را طی می‌کند. اکثریت قریب به اتفاق مردم سواد پیدا کرده‌اند، بالغ‌اند، می‌توانند حقایق را شناسایی کنند و جزء شخصیت خود نمایند و با رفتارهای عمومی سالم فضای جامعه را شاداب و رضایت بخش نمایند و از این طریق، ابعاد عاطفی، عقلانی، اجتماعی و جسمانی نسل‌های در حال تولد و رشد را پرورش متعادل و متعالی دهند و جامعه‌ی سالم به وجود آورند.

#### یادداشت‌ها

۱. جانشینان اسکندر که نزدیک به هشتاد سال در این سرزمین (ایران) سلطنت کردند (صدیق، ۱۳۵۴،

ص ۳۷).

2. Pella
3. Hellenic
4. Appolonius
5. Heroof Alenandria
6. Starbo posidonius
7. Eratosthenes
8. Hippar
9. Aristarchus
10. BROSUS
11. MAnatho

### کتابنامه

۱. افلاطون، (۱۳۷۷)، **دوره‌ی آثار افلاطون**، ۴ جلد، ترجمه‌ی لطفی، محمد حسن، انتشارات خوارزمی، تهران.
۲. اولریش، ویلکن؛ یوجین، بُرزا، (۱۳۷۶)، اسکندر مقدونی، ترجمه‌ی افشار، حسن، نشر مرکز، تهران.
۳. برنال جان، (۱۳۵۴)، **تاریخ علم**، انتشارات امیرکبیر، تهران.
۴. برسیوس ماریا، (۱۳۸۵)، **تاریخ ایران باستان**، ترجمه‌ی عیسی عیدی، انتشارات نشر ماهی، تهران.
۵. پوپ، او. (۱۳۸۱)، **سنت و فرهنگ**، مجموعه‌ی مقالات (مقام هنر ایرانی)، ترجمه‌ی پیرنیا، محمد کریم، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تهران.
۶. جمعی از نویسندگان ایران از نظر خاورشناسان، (۱۳۳۵)، ترجمه‌ی رضازاده شفق، انتشارات فرانکلین، تهران.
۷. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۲)، **لغت نامه**، انتشارات دانشگاه تهران.
۸. شارقی، حمدالله و همکاران، (۱۳۵۳)، **تاریخ فرهنگ ایران**، انتشارات اصفهان.
۹. صدیق، عیسی، (۱۳۵۱)، **تاریخ فرهنگ اروپا**، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۰. صدیق، عیسی، (۱۳۵۴)، **تاریخ فرهنگ ایران**، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۱. مایر، فردریک، (۱۳۷۴)، **تاریخ اندیشه‌های تربیتی**، ترجمه فیاض، انتشارات سمت تهران.
۱۲. نقیب‌زاده، میر عبدالحسین، (۱۳۸۵)، **نگاهی به فلسفه‌ی آموزش و پرورش**، انتشارات طهوری، تهران.
۱۳. هومن محمود، (۱۳۵۲)، **تاریخ فلسفه**، جلد دوم، انتشارات طهوری، تهران.
۱۴. هرتسفلد، ارنست، (۱۳۸۱)، **ایران در شرق باستان**، ترجمه‌ی صنعتی زاده، همایون، انتشارات پژوهندگان علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
۱۵. آندره، ورستاندیک، (۱۳۸۶)، **تاریخ امپراتوری اشکانیان**، ترجمه‌ی بهفروزی، محمود، انتشارات دیبا، تهران.
۱۶. نصر، سید حسین، (۱۳۵۹)، **علم و تمدن در اسلام**، ترجمه‌ی احمد آرام، انتشارات خوارزمی، تهرانی.
۱۷. نهرو، جواهر لعل، (۱۳۵۳)، **نگاهی به تاریخ جهان**، ترجمه‌ی تفضلی محمود، انتشارات امیرکبیر، تهران.
۱۸. ویل دورانت، (۱۳۵۷)، **تاریخ فلسفه**، ترجمه‌ی دکتر عباس زریاب خویی، شرکت سهامی کتاب‌های حیبی، تهران.
۱۹. هوار، کلمان، (۱۳۶۳)، **ایران و تمدن ایرانی**، ترجمه‌ی انوشه، حسن، انتشارات امیرکبیر، تهران.